

شهرستان نیشابور و مهمترین وقایع تاریخ آن

«شهرستان نیشابور و مهمترین وقایع تاریخ آن» عنوان مقاله ای است که در شماره ۵۵ فصلنامه

مشکوٰه

به قلم «ابراهیم زنگنه» به رشته تحریر درآمده است، با این مقاله مروری جامع، اما فشرده بر

آنچه که در طول تاریخ بر «نیشابور» گذشته است، خواهیم داشت.

شهرستان نیشابور به مرکزیت شهر نیشابور، ۹۳۰۸ (۱) کیلومتر مربع وسعت دارد و جمعیت آن

طبق سرشماری سال ۱۳۷۰ هـ. ش، ۳۹۹/۲۸۷ نفر است. تراکم نسبی جمعیت این شهرستان

حدود ۴۲ نفر در کیلومتر مربع می باشد. ۶۳۲ آبادی مسکون دارد و در قسمت مرکزی استان

خراسان واقع شده است (۲).

این شهرستان با مختصات ریاضی طبق نقشه زیر با طول جغرافیایی بین ۵۸ تا ۵۹ درجه و عرض

جغرافیایی بین ۳۵ تا ۳۷ درجه، محدود است از شمال به شهرستانهای چناران و قوچان، از

جنوب به شهرستانهای کاشمر و تربت حیدریه، از مشرق به شهرستان مشهد و از مغرب به

شهرستانهای اسفراین و سبزوار (۳).

این شهرستان دارای پنج بخش است به نامهای:

- تحت جلگه به مرکزیت بزغان و دهستانهای تحت جلگه، طاغنگوه، فیروزه.
- زبرخان به مرکزیت قدمگاه و دهستانهای اردوغش، اسحاق آباد، زبرخان.
- سرولایت به مرکزیت چکنه و دهستانهای بینالود، سرولایت.

- میان جلگه به مرکزیت عشق آباد و دهستانهای غزالی، عشق آباد، بلهیرات.
- مرکزی به مرکزیت شهر نیشابور و دهستانهای دربقاضی، ریوند، فضل، مازول (4).

دشت نیشابور در دامنه کوه بینالود قرار دارد، این رشته کوه در دنباله رشته کوه البرز در جهت شمال غربی و جنوب شرقی کشیده شده است. مرتفع ترین قله این رشته کوه با 3400 متر در شمال نیشابور قرار دارد که در همان حال بلندترین قله خراسان به شمار می آید.

دشت مرتفع نیشابور محصور بین کوههای بینالود و کوه سرخ، فلات ایران را به دشتهای آسیای مرکزی مرتبط می سازد و این مسیر در طی قرنهای متمادی همواره یکی از مهمترین شاهراه ها بوده و جهت مسافرت و حمل و نقل و نیز لشکرکشی ها مورد استفاده بوده است. متأسفانه طوایف مهاجم نیز از این شاهراه به منظور یورشهای ددمنشانه خود بهره برده اند.

در حال حاضر، این دشت، مشهد را به وسیله جاده آسفالتی درجه یک و راه آهن به تهران مربوط می سازد. در طول زمان چنین موقعیت استثنایی برحسب اقتضا به نفع و یا به ضرر شهر نیشابور بوده است. در دوره های صلح و آرامش، آبادی، جمعیت و بازرگانی نیشابور به سبب داشتن

منابع طبیعی مرغوب از قبیل معادن فیروزه و خاکهای زراعتی وسیع، رو به گسترش نهاده و برعکس در زمان جنگ چون مورد طمع مهاجمان قرار داشته مورد حملات متعدد واقع شده و

رو به ویرانی نهاده است. نشانه ها و شواهد امروزی که عبارت از خرابه های متعدد در اطراف شهر است گستردگی این شهر را در زمانهای قدیم بخوبی نشان می دهد (5).

وجه تسمیه نیشابور

قدیمترین سندی که از نیشابور یاد می کند اوستا است که با واژه «رئونت» به معنی جلال و شکوه از آن نام می برد. احتمالاً این واژه بعدها به کلمه ریوند تبدیل شده که اکنون نام دهستانی از توابع نیشابور است⁽⁶⁾. در برخی از متون دوره اسلامی نام دیگر نیشابور «ابرشهر» آمده است که مسلماً این لفظ در دوره های قبل از اسلام به کار می رفته است. سکه های مکشوفه، این موضوع را مدلل می سازد. برای نمونه در سکه ای که تصویر قباد ساسانی را نشان می دهد کلمه ابرشهر دیده می شود⁽⁷⁾.

بحث درباره کلمه ابرشهر زیاد است از آن جمله برخی «ابرشهر» را از ریشه «اِبرناک» گرفته اند که مربوط به قوم «پرنی» است که اسلاف پارتیان می باشند⁽⁸⁾. بعضی ابرشهر (با سکون ب) گویند که مراد شهری ابری یا شهری مرتفع که به ابرها نزدیک است. این هر دو قول بدون مبنا و اصولاً مردود است اگر چه برای سند اول هنوز جای تامل باقی است اما اگر ابر را فارسی قدیم «بر» به معنی بلند جایگاه و رفیع و بزرگ بدانیم کلمه ابرشهر مقبولتر می نماید⁽⁹⁾.

مسکوکاتی که از دوران باکتریان در افغانستان به جای مانده از پادشاهی به نام «نیکه فور» یاد می کند که دامنه فرمانروایی او تا نیشابور گسترش داشته و به روایتی این شهر را وی بنا نهاده است که بعدها به «نیسه فور» و «نیسافور» و نهایتاً به «نیشابور» تبدیل شده است. «نیسافور» در گویش عرب به معنی شیء سایه دار است و شاید در آن جا درختهایی وجود داشته که سایه گستر تارک خستگان بوده است⁽¹⁰⁾.

واژه نیشابور در دوره ساسانی همه جا به شکل «نیوشاپور» آمده است که آن را به معنی کار خوب شاپور یا جای خوب شاپور گرفته‌اند زیرا شاپور دوم این شهر را تجدید بنا کرد ولی به روایت اغلب مورخان شاپور اول بانی آن بوده است. اگر مطلب بالا را در مورد نوسازی این شهر قرین صحت بدانیم، کلمه «نیو» می‌توان به شکل امروزی آن «نو» تعبیر کرد و معنی نیشابور چیزی جز شهر نوسازی شده شاپور نخواهد بود و دیگر دلیلی برای بحث در مورد شاپور اول و دوم وجود نخواهد داشت. زیرا که بعضی از مورخان در انتخاب هر یک از آن دو دچار شک شده‌اند ولی قدر مسلم بانی اولیه باید شاپور اول باشد و پس از وقوع زلزله‌ای شاپور دوم امر به ترمیم و بازسازی آن کرده است و این به هر حال کار نیک شاپور دوم بوده است که به لفظ «نیوشاپور» از آن یاد کرده‌اند (11).

نیشابور در اوایل اسلام به «ابرشهر» معروف بود که در سکه‌های دوره‌های اموی و عباسی به همین نام آمده است. «ایران‌شهر» هم گفته‌اند که شاید عنوانی افتخاری برای این شهر بوده است. البته چون یکی از چهار شهر کرسی‌نشین خراسان بود لقب «ام‌البلاد» هم برای خود کسب کرده است (12).

نیشابور در دوران پیش از اسلام

گفتار فردوسی، قدمت نیشابور را به دورانهای باستان می‌برد و شعر وی گواه بر وجود این شهر

در اساطیر ملی ایران است. درباره به سلطنت رسیدن کیکاوس می‌گوید: بیامد سوی پارس

کاوس کی

جهانی به شادی نو افکند پی

فرستاد هر سو یکی پهلوان

جهان‌دار و بیدار و روشن‌روان

به مرو و نسابور و بلخ و هری

فرستاد هر سو یکی لشکری

یا در هنگامی که کیخسرو از توران زمین به ایران مراجعت می‌کند، فردوسی با این سخن زیبا از

نیشابور یاد می‌کند:

از آن پس به راه نشاپور شاه

بیاورد پیلان و گنج و سپاه

همه شهر یکسر بیاراستند

می و رود و رامشگران خواستند⁽¹³⁾

در ذکر احوالات اردشیر ساسانی، طبری می گوید که: «اردشیر بابکان از سواد عازم استخر شد و از آن جا نخست به سکستان و سپس گرگان، ابرشهر، مرو، بلخ، خوارزم و تا انتهای سرزمین خراسان رفت. او بسیاری از مردمان را کشت و همه مرزهای شرقی را به اطاعت آورد.» (14)

از گفته فوق احتمالاً دو نتیجه به دست می آید. یکی این که ابرشهر در واقع نام اولیه و اصلی نیشابور است، چنان که در صفحات قبل بیان شد و دیگر این که اردشیر همانند دیگر جهانگشایان مردمان بسیاری کشته که لاجرم ابرشهر مستثنا نبوده است و شاید در اثر خرابیهایی که در دوران وی به وجود آمد مردم به نقطه دیگری در همان نزدیکی پناه بردند و در زمان شاپور اول این محل جدید به نام شاه ایران زمین نامگذاری شد.

کتیبه شاپور اول که ویژه پیروزی او در مناطق شرقی ایران است و از مناطق «پرشو»، «مرو»، «هرات»، «سغد»، «ابرشهر» نام می برد، دلیل واضحی بر وجود ابرشهر می باشد که به هر حال همانند شهرهای دیگر یا کاملاً به فرمان شاپور درآمد و یا خراجگزار وی شد (15).

حرکت شاپور به نیشابور به این صورت بود که پس از حمله ترکان به نواحی شرق که احتمالاً بایستی پس از مرگ اردشیر واقع شده باشد و دادخواهی مردم از شاپور اول، «وی با لشکری جرار بر سر آن اتراک رفت و به محاربه و مقاتله، ایشان را از ملک ایران اخراج کرد و باز به نیشابور آمده و این جا مقام نمود و بنای شهر متصل به قهندز و اقامه شهرستان اخراج و ابراج و تشبیه اساس فرمود و محلات و عمارات به هم وصل کرد و خندق شهر و قهندز به هم متصل کرد. وی بر چهار جانب شهر چهار دروازه مرتب داشت، شرقی، غربی، جنوبی، شمالی.

مهندسان را فرمود و طریق بنا به ایشان نمود تا چنان بنا نهادند که چون آفتاب طلوع کرد شعاع آن از هر چهار دروازه شهر طلوع کردمی و آن عجایب بناها بود و به وقت غروب از هر چهار دروازه آفتاب در نظر بودی که پوشیده شدی». (16)

حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۵ هـ. ق)، صاحب تاریخ نیشابور، نیز از اتصالات محلات و خندق شهر و قهندز یاد می کند که دلیل واضحی بر یکی بودن نیشابور با ابرشهر می باشد. علاوه بر این، براساس آنچه وی ذکر می کند، در واقع نیشابور در زمان شاپور اول بنیاد یافته است، مخصوصاً این که در هنگام حفر خندق خبر از یافتن گنجی برای وی آوردند و او همه آن گنج را نفقه کرد و این خود دلیل بر استقرار وی در نیشابور، به هنگام حفر خندق می باشد. درباره حصار و باروی شهر نیشابور که همزمان با حفر خندق انجام شده است مؤلف در جای دیگر چنین می گوید:

«شاپور اول بر حوالی شهر خارج خندق عمارت آغاز کرد، معماران و عمله مرتب کرد و تکلیفات شاقه فرمود، رعایا عاجز آمدند، معماران را امر کرد که هر روز پیش از آفتاب به سر کارها روند. هر که از رعایا پیش از آفتاب حاضر نشود زنده در میان خشت و گل دیوار گیرند و چنان کردند. و خلق بر آن رنج قرار گرفتند. و بعد از سنین کثیره ... استخوان بنی آدم از سر تا قدم از میان گل بر خاک می افتاد». (17)

زردشت هم یکی از سه آتشکده معروف ایران را به نام مهربرزین در کوههای نیشابور ساخت .

نیشابور پس از اسلام

بنا به نوشته مورخان و جغرافی دانان عرب زبان مانند ابن رسته، مقدسی، اصطخری، ابن حوقل و یاقوت حموی، شهر نیشابور، یک فرسنگ در یک فرسنگ بوده و بازار و میادین و دکاکین و کاروانسراهای بسیار داشته است که از لحاظ اقتصادی «انبارگاه مالالتجاره فارس و کرمان و هند یعنی ولایات جنوبی و همچنین ری و جرجان و خوارزم» بوده است. در این دوره یعنی در قرون وسطی ایالت خراسان به چهار قسمت یعنی چهار ربع تقسیم می گردیده و هر ربعی به مرکزیت یکی از چهار شهر بزرگ نیشابور، مرو، هرات و بلخ خوانده می شده و در زمانهای مختلف یکی از این شهرها مرکزیت تمام خراسان بزرگ را به عهده داشته و چنان که گفته خواهد شد نیشابور نیز از زمان طاهریان به بعد به عنوان پایتخت انتخاب گردیده است و گفته اند که: «این شهر از قاهره قدیم (فسطاط) بزرگتر و از بغداد جمعیتش بیشتر و از بصره جامعتر و از قیروان عالتر بوده و ۴۴ محله داشته و ۵۰ خیابان اصلی و مسجدی ممتاز و کتابخانه ای با شهرت جهانی و یکی از چهار شهر شاهی امپراطوری خراسان بوده است».

(18)

ورود اسلام به نیشابور

در سال ۱۷ یا ۲۳ هجری، عمر بن خطاب خلیفه دوم احنف بن قیس را برای فتح خراسان فرستاد و پس از آن در سال ۳۲ هجری عثمان بن عفان خلیفه سوم عبدالله بن عامر را به خراسان گسیل داشت و چنان که حاکم نیشابوری می نویسد: «در زمان خلافت عثمان کنارنگ مجوس که والی خراسان بود به عبدالله عامر نامه نوشت و او را از مرگ یزدگرد پادشاه ساسانی آگاه ساخت و به خراسان دعوت نمود. عبدالله عامر به سرعت رهسپار خراسان شد و با لشکر خود عازم نیشابور

گشت. اما روایت دیگر چنین است: موقعی که ابن عامر به نیشابور رسید مردم نیشابور به ریاست برزان جاه که والی آن حدود بود در مقابل اعراب به جنگ برخاستند و یک ماه تمام مقاومت کردند و چون فصل زمستان بود و سرما شدت یافت، ناچار سپاه عبدالله بن عامر از اطراف نیشابور برخاستند و به طرف ازغند که هوای معتدل تری داشت رهسپار شدند ولی پس از چندی سپاهیان عرب به ریاست عبدالله خازم به سوی نیشابور بازگشتند و در این نوبت برزان جاه شکست خورد و متواری شد و کنارنگ فرمانروای نیشابور از در صلح درآمد و قبول کرد که معادل هفت هزار درهم خراج بدهد.

سپس عبدالله عامر به شهر نیشابور آمد و در محله شاهنبر سکونت گزید و در همان محله مسجدی بر روی آتشکده ساخت و سرایی برای خود بنا نهاد. چون عبدالله عامر به سفر حج رفت قیس بن هیشم را از طرف خود در نیشابور گذاشت، در این وقت قارن که مرزبان قومس و گرگان بود به نیشابور لشکر کشید و آنجا را تصرف کرد ولی بعد از چندی عبدالله خازم او را شکست داد و به قتل رسانید و مجدداً نیشابور را تصرف نمود و از طرف خلیفه سوم به حکومت نیشابور منصوب شد.

در سال ۹۶ هجری سلیمان عبدالملک حکومت خراسان را به یزید بن مهلب داد و بعد از او در سال ۹۹ هجری عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، جراح بن عبدالله را به خراسان فرستاد و پس از چندی در سال ۱۲۰ هجری هشام بن عبدالملک امارت خراسان را به نصرسیار سپرد که وقایع فراوانی در نیشابور پدید آمد (19).

نیشابور پایتخت کشور

در سال ۱۳۱ هـ. ق، ابومسلم خراسانی، نهضتی در خراسان بر ضد خلافت بنی امیه به وجود آورد و با قیام متهورانه خود به نیشابور آمد و حاکم آن شهر گردید. وی در مدت حکومت خویش مسجدی در نیشابور ساخت و قصد رونق بخشیدن به این شهر را داشت اما در سال ۱۳۸ هـ. ق در بغداد به تحریک منصور خلیفه عباسی مقتول گردید و بدین سبب چندی پیشرفت نیشابور متوقف شد.

اما چون خراسان در اوایل قرن سوم هجری به سال ۲۰۵ قمری در حیطه اقتدار ظاهر ذوالیمینین درآمد، وی در مشرق ایران حکومت مقتدری به هم رسانید و مستقلانه در خراسان به حکومت پرداخت. وی به هنگام خطبه نماز جمعه نام خلیفه عباسی را از خطبه انداخت اما همان شب در گذشت و پسرش طلحه به امارت خراسان و سیستان رسید و سپس در سال ۲۱۳ هـ. ق که طلحه وفات یافت برادرش عبدالله بن طاهر جانشین وی گردید و در سال ۲۱۵ هجری قمری شهر نیشابور را به پایتختی اختیار نمود و در آنجا آبادانی فراوان کرد. مخصوصاً به رونق کشاورزی و حفر قنوات و اصلاح امر آبیاری و احداث ساختمانهای جدید و ایجاد دهات بسیار در منطقه همت گماشت و نیز شهر و قصر معروفی به نام شادیاخ ساخت و این شهر در زمان او و خاندانش اهمیت فوق العاده‌ای یافت (20).

علت ساختن شهر شادیاخ

عبدالله بن طاهر که به امارت رسید در بیرون شهر نیشابور برای خود باغ و قصری به نام شادیاخ ساخت و لشکریان او در شهر نیشابور سکونت داشتند. و چون جایی برای سکونت سپاهیان خالی نبود. ناچار به منازل مردم وارد می شدند، بدیهی است عموماً از این که یک نفر سپاهی در خانه آنها سکونت می کرد در رنج و ناراحتی بودند لیکن جرات دم زدن نداشتند. ناگزیر این تعدی و رسم بد را تحمل می کردند تا این که یک نفر از افراد لشکر عبدالله بن طاهر با اسبش به خانه تازه دامادی وارد می گردد و با توجه به عروس جوان قصد تجاوز به خاطرش می رسد و به داماد می گوید اسبم را ببر آب بده، تازه داماد به جای این که خود اسب را ببرد به واسطه عدم اطمینان، به تازه عروس می گوید تو اسب را برای آب دادن ببر. نوعروس که مطلقاً از اسب و آب دادن و تیمار آن آگاهی نداشت با وحشت و ترس افسار اسب را می گیرد و از منزل خارج می شود، ولی از حسن اتفاق امیر عبدالله از آن راه می گذشته و می بیند زنی افسار اسبی را گرفته و با حالت ترس و وحشت اسب را می برد و امیر عبدالله متوجه می شود که این زن و اسب با یکدیگر تناسبی ندارند، لذا جریان را از زن می پرسد، او جواب می دهد خدا امیر را بکشد که مرا به چنین وضعی دچار کرده است. عبدالله طاهر می پرسد: شوهر داری؟ جواب می دهد تازه عروسم. دوباره می پرسد: چرا شوهرت اسب را برای آب دادن نمی برد. پاسخ می شنود از دو جهت مرا وادار به این کار کرده است زیرا یک نفر از لشکر امیر در منزل ما است، اگر شوهرم اسب را به آب ببرد شاید آن مرد سپاهی در غیاب او به من تعرض کند. دیگر این که در موقع نبودن شوهرم در خانه ممکن است این مرد از خانه چیزی بدزدد. امیر عبدالله از این پرسش و

جواب سخت ناراحت می شود و فوراً دستور می دهد تمام لشکریان از منازل مردم خارج شوند و در اطراف باغ شادیاخ برای خود خانه بسازند و این پس اگر سپاهی به منزل مردم وارد شود خون او مباح باشد (21).

در اوایل نیمه دوم قرن سوم هجری یعنی در سال ۲۵۹ هـ. ق یعقوب لیث صفاری نیشابور را به تصرف در آورد ولی پس از مرگش عمرو بن لیث صفاری در سال ۲۷۹ هجری نیشابور را پایتخت خویش قرار داد و او نیز عمارات زیادی بر شهر افزود. بعد از عمرو لیث، خراسان به دست سامانیان افتاد. در زمان این سلسله هم نیشابور کماکان پایتخت بود و تنها ناحیه مرکزی خراسان به شمار می رفت (22).

پس از سامانیان حکومت به دست غزنویان افتاد و در این دوران نیشابور فقط مرکز ایالت بود و از غزنین تبعیت می کرد. بعد، نیشابور در حیطه اقتدار سلجوقیان درآمد و در سال ۴۲۹ هـ. ق طغرل بیک شهر را گرفت و پایتخت خود قرار داد و این شهر منزلت قبلی خود را از سر گرفت اما چون طغرل در گذشت جانشین وی آلب ارسلان دربارش را به اصفهان برد ولی دوره های طولی از ایام حکومت خویش را در نیشابور می گذرانید. مقارن همین زمان یعنی در سال ۴۳۷ هـ. ق که ناصر خسرو علوی از این ناحیه می گذشت، نیشابور را در اوج شهرت و اعتبار می دید، رونق بازرگانی نیشابور به حدی بود که در سرزمین عربستان تمامی داد و ستدهای بازرگانی با سکه های طلای نیشابور صورت می گرفت.

نیشابور در زیر لوای حکومت سلاجقه بویژه در دوران سلطنت ملکشاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵ هـ. ق)، به همت خواجه نظام الملک طوسی (م ۴۸۵ ه. ق)، وزیر فرهنگ پرور و روشنفکر این سلطان، از لحاظ تمدن و مرکزیت علمی به حق شهره آفاق گشت و نظامیه‌ای که جنبه دانشگاه‌های کنونی داشت در نیشابور بنیاد گردید و تعداد ۱۳ کتابخانه که مهمترین آنها حدود پنج هزار جلد کتاب داشت به وجود آمد. و بدین جهت این شهر عنوان «دارالعلم» به خود گرفت و سالهای متمادی مرکز تجمع علما و دانشمندان کشور بود (23). به طور کلی می‌توان گفت که نیشابور پس از سلجوقیان تا حمله مغول پیوسته دارالملک و مرکز ایالت خراسان بزرگ بوده است.



فتنه غز در نیشابور

طایفه غز مانند سلاجقه از ترکمانان مسلمان ساکن ماوراءالنهر بودند که پس از تسلط قراختایان بر این دیار به حوالی بلخ آمدند. امیر قماچ حاکم دست‌نشانده سلطان سنجر از آنان خواست که

آن جا را ترک کنند. ولی آنان ابا نمودند و از قماچ خواستند که با دادن باج و خراج در مراتع بلخ بمانند و چون این امر میسر نگردید با قماچ به جنگ پرداختند و بلخ را نیز غارت نمودند و سپس با سلطان سنجر از در عذرخواهی درآمدند و حاضر شدند که اگر سلطان ایشان را در چراگاه های مورد نظرشان آزاد بگذارد هر سال، پول و حشم فراوان به خدمت او بفرستند. سنجر زیربار نرفت و با حدود یکصد هزار مرد جنگی عازم دفع آنها شد.

سنجر ابتدا در محرم سال ۵۴۸ شکست خورد و بار دیگر در جمادی الاول همین سال در نزدیک مرو لشکر سلطان سنجر مورد حمله قرار گرفت و امیر قماچ در این جنگ به قتل رسید و سنجر و همسرش را به اسیری گرفتند و سپس مرو و بلخ و طوس و نیشابور را قتل عام کردند و بسیاری از علما و زهاد و متقیان نیشابور را به شهادت رسانیدند و این شهر را نیمه ویران نمودند. از جمله خرابی های جبران ناپذیری که در این هجوم بر نیشابور وارد آمد غارت کردن کتابهای هفت کتابخانه، سوزانیدن پنج کتابخانه بزرگ و معروف شهر، ویران کردن بیست و پنج دارالعلم و مهمتر از همه آنها مسجد معروف به عقلا بود که به گفته پاره ای از مورخان پنج هزار جلد کتاب داشت. درباره خرابی ها، مورخان سخنان زیادی گفته اند از جمله خاقانی شاعر نغزگوی و سخن سنج در قصیده ای این ابیات را سروده است:

آن مصر معرفت که تو دیدی خراب شد

وان نیل مکرمت که شنیدی بر آب شد

آن کعبه وفا که خراسانش نام بود

اکنون به پای پیل حوادث خراب شد

امرای سنجر در مدت سه سال اسارت او ولیعهدش را به نام سلیمان شاه در نیشابور به سلطنت نشانند و چون او مردی سست عنصر بود از ترس غزها در ماه صفر سال ۵۴۹ به عراق رفت و باز امرای سنجر رکن الدین خاقان محمود خواهرزاده سلطان را از ماوراءالنهر به خراسان دعوت نمودند و در نیشابور خطبه سلطنت به نام او خواندند. در همین ایام بود که یکی از غلامان قدیم سلطان به نام «مؤید آی ابه» نیشابور و طوس و نساء و ایبورد و بیهق و دامغان را تحت امر خود درآورد و در نیشابور مستقر شد و غزان را از این نواحی بیرون کرد و سرانجام پذیرفت که با دادن خراجی سالیانه به خاقان محمود این نواحی مستقل باشد. در این بین (اوایل سال ۵۵۱ ق) سنجر به تدبیر یکی از امرای از چنگ غزها رهایی یافت اما چیزی نگذشت که در ۱۴ ربیع الاول سال ۵۵۲ در مرو شاهجان درگذشت و در همان جا مدفون گردید (24).

نیشابور در آتش

ناگفته نماند که در سال ۵۳۸ یا ۵۴۸ هجری قمری قبل از حمله غزها شهر نیشابور طعمه حریق گردیده بود و آنچه بجا مانده بود در حمله ترکان غز نابود شد و مردم ناگزیر شهر را به کلی ترک کردند و شهر دیگری در حومه محل سابق که عبد الله بن طاهر ساخته بود بنا نمودند (25).

فتنه مغول در نیشابور

در سال ۶۱۸ هـ. ق، طغاچار نوین داماد چنگیز مغول در نواحی نیشابور به نهب و غارت مشغول گشت و مردم نیشابور با وی به جنگ پرداختند و در یک روز هزار نفر از طرفین به قتل رسیدند

ولی در وقت مراجعت از قضا تیری به سوی طغاچار انداخته شد که بر اثر جراحات وارده از پای درآمد.

مردم نیشابور چند روز بعد متوجه شدند که در این جنگ داماد چنگیز کشته شده و چنگیزیان دست از آنها برنخواهند داشت، لذا به سرکردگی شرف‌الدین امیر مجلس حاکم نیشابور متحد و هم قسم شدند که تا جان در بدن دارند از پای ننشینند و تسلیم نشوند.

تولی خان، پسر چنگیز، که این خبر را شنید پس از فتح مرو با لشکریان خود به نیشابور آمد و به همه امرای سپاه خودش اعلام کرد که چنگیز گفته است چون مردم نیشابور طغاچار را کشته‌اند هیچ یک نباید زنده بمانند و شهر باید خراب شود و در محل جو کاشته شود، لذا سپاهیان که در خونریزی بی‌همتا بودند شهر را در روز چهارشنبه نیمه ربیع‌الآخر با سه هزار چرخ‌انداز و صد منجنیق و عراده و چهارصد نردبان و هشتصد نفت‌انداز و دو هزار و پانصد خروار سنگ محاصره کردند.

شرف‌الدین نیز، در مقابل، بر هر دروازه نیشابور دوازده هزار مرد جانباز و تیرانداز تعیین نمود. مدت هشت شبانه‌روز از دو طرف در کوشش و کشش بودند و عده‌ای بی‌شمار از طرفین به قتل رسیدند و نیز چند تن از امرای نامدار تولی خان کشته شدند. در این موقع حاکم نیشابور به اتفاق ائمه و اعیان و اصول و کلانتران نیشابور قاضی ممالک خراسان مولانا رکن‌الدین علی بن ابراهیم مغیشی را به نزدیک تولی خان فرستادند و اظهار تبعیت و خراجگزاری کردند ولی تولی خان قبول ننمود و قاضی را نگهداشت.

«روز دیگر بعد از برگزاری نماز جمعه در نیشابور، تولی خان در اطراف شهر گشتی زد و به سپاهیان خود گفت می‌خواهم امشب این شهر را گرفته باشید. لشکریان به یکباره حمله آوردند و مجانیق و خرکها را پیش بردند و نفت اندازان نفاتی کردند و از در نشیب و فراز و درون و برون و جوان و پیر غلغله و نفیر و ولوله شهیق و زفیر به اوج رسید» و از هفتاد نقطه دیوارهای شهر را سوراخ کردند و قریب ده هزار سرباز مغول تا صبح به خونریزی پرداختند و صبح‌شنبه همسر طغاچار (دختر چنگیز) با ده هزار سوار وارد شهر شد و از روز‌شنبه تا چاشتگاه چهارشنبه قتل و غارت کردند و همه مردم را به جز چهار کمانگر کشتند و حتی سگها و گربه‌ها را کشتند و باروی شهر را کوفته و مناظر و منازل و حصارها و همه قصرها را با زمین هموار ساختند و هفت‌شنبه‌روز بر شهر آب بستند و سپس جو کاشتند و تا سبز شد توقف نمودند. مدت ۱۲ شبانه‌روز شمارش مقتولان به طول انجامید و یک میلیون و هفتصد و چهل و هفت هزار مرد به استثنای زنها و اطفال به شمارش درآمد⁽²⁶⁾.

!Error



نیشابور بعد از حمله مغول

پس از حمله مغول تا چند سال شهر نیشابور خالی از سکنه بود و در قراء و قصبات و دهات آن محصولی کشت نمی شد و این سرزمین حاصلخیز سالها بی حاصل و بی ثمر افتاده بود. در اواخر دوران فرمانروایی مغول غازان خان و سلطان ابوسعید برای مسکون ساختن شهرهای ویران خراسان و آبادی مزارع اقدام نمودند و از جمله در شهر نیشابور چه در زمان آنها و چه در ایام حکومت سربداران عمارات و مساکنی ساخته شد و مردم از گوشه و کنار فراهم آمدند و دهات و مزارع را دایر کردند و چون شهر قدیم نیشابور به کلی از میان رفته بود، شهر جدید را در

طرف شمال و مغرب شهر قدیم به وجود آوردند، اما آن نیشابور قدیم که سالها دارالعلم عالم اسلامی و قبله گاه انام بود با آن همه رجال و شخصیت‌های بزرگ معدوم و نابود شده بود و دیگر نمی‌توانست به جای خود بازگردد. دگر بار زلزله پیکر شهر را درهم کوبید و هزاران نفر در این حادثه از بین رفتند و چنان ترس بر بازماندگان از زلزله غالب آمد که این شهر مصیبت‌بار را ترک کرده و روزها در نواحی اطراف به سر می‌بردند (27).

زلزله‌های نیشابور

الحاکم ابو عبدالله محمد بن عبدالله نیشابوری صاحب تاریخ نیشابور می‌نویسد که در حواشی تاریخ یمینی که در سال چهارصد و اندی از هجرت نوشته شده آمده است که نیشابور از ابتدای بنای آن تا تاریخ مؤلف کتاب هجده مرتبه به زلزله ویران شده و مرتباً آباد گردیده و موقعیت خود را از لحاظ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی البته اندکی کم‌رنگ‌تر از گذشته‌اش، به دست آورده است.

بعد از زلزله‌های هجده گانه مذکور که تاریخ وقوع هیچ یک از آنان ذکر نشده زلزله سال ۵۳۰ هجری روی داد که در اثر آن شهر ویران شد. زلزله‌ای دیگر در سال ۵۵۵ هجری، هفت سال بعد از واقعه آتش سوزی و فتنه غزها به وجود آمد که شهر را بکلی خراب کرد و مردمی که باقی ماندند به شادیاخ رفتند. زلزله دیگری که می‌توان آن را مهیب‌ترین زلزله‌ها دانست زلزله سال ۶۶۶ هـ. ق است که در شب جمعه رخ داد که در اثر آن از جمعیت نیشابور تنها هفتاد نفر که

در صحرا بودند زنده ماندند. زلزله دیگر که می توان آن را آخرین زلزله ویرانگر منطقه دانست، زلزله سال ۸۰۸ هـ. ق است که یکشنبه، آخر جمادی الاول به وقوع پیوست؛

اندر سه زمان سه زلزله واقع گشت

بر پانصد و اند آنک شد شهر چو دشت

شش سال فزون دوم و ره از ششصد و شصت

از زلزله بار سوم هشتصد و هشت (28)

ابوالقاسم طاهری می نویسد دشوار است اطمینان حاصل کرد که پس از هجوم مغولان شهر

جدید نیشابور را در کدام محل بنا کردند و شهری که جهانگرد مغربی ابن بطوطه در سده هشتم

هجری وصف می کند در کجا قرار داشته است. از آنجا که در ناحیه شادیاخ ویرانه ای به چشم

نمی خورد احتمال دارد که نیشابور جدید را در محل شهر قدیمی تر نیشابور ساخته باشند. آنچه

این فرض را محتمل تر می سازد بقایای بازار قدیمی است که به فاصله کمی در سمت غربی تپه

آلبارسلان قرار دارد. زلزله، نیشابور قدیم را چنان ویران کرده است که اکنون جز چند تل

خاک چیز دیگری از آن شهر پدیدار نیست. محل جدید شهر نیشابور سه یا چهار میلی شمال و

شمال غربی شادیاخ واقع است. به فاصله ۲۴ میلی جنوب شرقی شهر جدید نیشابور آثاری

برجای مانده است که تصور می شود از آن نیشابور عهد ساسانی باشد. میان این ویرانه ها و شهر

کنونی نیشابور، در چهار میلی سمت جنوب و جنوب شرقی خرابه های نیشابور معروف سده های

میان به چشم می خورد (29).

شاید کاوشهای آتی باستان‌شناسان بتواند گره از این مشکل بگشاید و بطور قطع محل احداث نخستین شهر نیشابور و شهرهای بعدی معلوم شود. اگر باستان‌شناسان به چنین نوفیقی دست یابند مسلماً یکی از دشوارترین معماهای تاریخی را حل کرده‌اند چه زلزله‌های پیاپی و کاوشهای افراد گنج‌طلب و سودجو به حدی ویرانه‌های مختلف ناحیه نیشابور را زیر و رو کرده است که کاوشی طبق اصول علمی دشوار می‌نماید. صنیع‌الدوله در کتابش به نمونه‌ای از خرابیهای مردم آزمندی که در نیشابور به دنبال گنج می‌گشته‌اند اشاره می‌کند: «تا مدت‌ها مردم اطراف به خرابه‌های نیشابور می‌رفتند و حین کاوش مال فراوانی پیدا می‌کردند چنان که در زمان سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه آن شهر را سالانه به سی هزار دینار که معادل ۵۴ هزار تومان حالیه باشد اجاره و مقاطعه دادند و گویند گاه می‌شد که مستاجرین در عرض یک روز معادل مال الاجاره یکساله را از آن جا اموال به دست می‌آوردند».⁽³⁰⁾

در سال ۷۳۵ هـ. ق که ابن‌بطوطه از نیشابور غازان‌خانی گذر کرده است آنجا را دمشق کوچک می‌خواند و وفور میوه، باغها و آبهای نیشابور و بازارهای وسیع و پر کالای آن شهر را می‌ستاید.
(31)

نیشابور در زمان سربداران

در سال ۷۴۰ هـ. ق هنگامی که نیشابور زیر فرمان سلسله سربداران سبزواری اداره می‌شد جغرافیانویس بزرگ ایرانی حمدالله مستوفی مدتی را در خراسان و بویژه نیشابور گذرانید. در عهد مستوفی هنوز نیشابور از شهرهای مهم و آبادان ایران به شمار می‌رفت. کشاورزی پاره‌ای از

توابع این ناحیه که بعدها به بلوک ریوند مشهور شد چندان رونق داشت که مثلا در کنار رود میرآباد (یا به گفته حمدالله مستوفی بر کنار آب بوستان) چهل آسیاب ساخته بودند که تمامی آنها بدون وقفه کار می کرد. سرعت عمل و گنجایش این آسیاب ها را از آن جا می توان دریافت که تا کشاورزان از دوختن سر یک جوال فارغ می شدند یک خروار غله آرد می شد.

(32)

نیشابور در عصر تیموری

در حمله امیر تیمور گورکانی خوشبختانه این شهر آسیبی ندید زیرا حکام دو ناحیه سبزوار و نیشابور خواجه علی مؤید سربداری و علی بیگ جانی قربانی سر به اطاعت تیمور نهادند، فرستاده ویژه هانری سوم شاه کاستیل و لئون (اسپانیا) روی گونزالس دی کلاویخو که در ماه ژوئیه سال ۱۴۰۴ میلادی (تابستان ۸۰۷ ه. ق) از نیشابور عبور کرده است، شهر مزبور را بدین سان وصف می کند:

«شهر نیشابور در میان دشتی قرار گرفته و به دورش باغ ها و خانه های زیبایی دیده می شود... شهر بسیار بزرگی است که در آن همه گونه نعمت به حد وفور می توان یافت. نیشابور بزرگترین شهر خراسان است. در اینجا فیروزه به دست می آورند و هر چند این سنگ پربها در دیگر نقاط نیز وجود دارد، فیروزه نیشابور مشهورترین انواع است ... پیرامون نیشابور زمین بسیار حاصلخیز و جمعیت فراوان است.»

اما مقدر بود که نیشابور پس از ایمنی در برابر دست‌اندازی‌های لشکریان تیموری لطمه‌ها و خرابیهای زلزله بزرگ دیگری را تحمل کند. چنان که پیشتر گفته شد، یکسال پس از نشستن شاهرخ فرزند امیر تیمور بر سریر فرمانروایی (۸۰۸ هـ. ق) زلزله شدیدی که چندین شبانه‌روز ادامه داشت نیشابور را زیرورو کرد. با آن که در دوران پادشاهی شاهرخ و یا سایر پادشاهان گورکانان ایران نیشابور دوباره سر بلند کرد و پاره‌ای از رونق و شهرت از دست‌رفته خود را به جنگ آورد، اما اهمیت روزافزون هرات در عهد گورکانان ایران و انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان در دوره صفویه مانع از آن گردید که نیشابور به رونق و آبادی پیشین بازگردد (33).

نیشابور در عصر صفویه و افشاریه و قاجاریه

با ترقی روزافزون مشهد از لحاظ مهمترین شهر زیارتی در دوران پادشاهی صفویان نه فقط نیشابور مورد توجه بود، بلکه مثل هرات و مشهد در معرض خطر هجوم ازبکان و ترکمانان و بالاخره مهاجمان افغانی قرار گرفت.

نخستین هجوم افغانها در پایان دوره سلطنت شاه سلطان حسین باعث خرابی استحکامات و پاره‌ای از ساختمانهای بی‌مانند نیشابور گردید. اما این خرابیها به هیچ وجه قابل قیاس با دومین هجوم افغانان نبود، در سال ۱۱۶۰ هـ. ق به دنبال کشته شدن نادرشاه یکی از سرداران وی موسوم به احمدخان ابدالی که بعدها به احمدشاه درانی مشهور گردید، نیشابور را محاصره کرد اما در آن سال موفق به تصرف شهر نشد، سال بعد مجدداً با لشکر نیرومندتری به پشت دیوار نیشابور آمد و پس از جنگی خونین سرانجام شهر را گشود و تیغ در میان مردم بی‌پناه نهاد.

فریزر سیاح انگلیسی ضمن تشریح خرابیهای وارده از دومین هجوم افغانها بر نیشابور چنین می نویسد:

«به شهادت کسانی که آن رویداد را دیده‌اند و هنوز زنده‌اند بلاهایی که از هجوم افغانها بر سر ساکنان نیشابور آمد دست کم از مصیبت‌های ناشی از هجوم مهاجمان تاتار نداشت. به گفته یکی از سالخورده‌ترین ساکنان نیشابور هجوم احمدخان شهر را چنان ویران ساخت که در درون دیوار نیشابور یک خانه مسکونی نماند و مدتها این تابسامانی و دربدری ادامه داشت.»

خوشبختانه بلای وحشتناک چپاول و خرابی احمدخان ابدالی با رفتن وی سپری شد و موجباتی فراهم نیامد که دامنه ستمگری مهاجمان به سوی جنوب کشیده شود. عباسقلی خان بیات گماشته احمدخان در نیشابور با دلسوزی و رعیت‌نوازی بی‌سابقه‌ای گروهی از رنجبران و کشاورزان متواری شهر را تشویق به بازگشت کرد و به ساختن دیوار شهر و مرمت پاره‌ای از خرابیها همت گماشت. اندک اندک مردمی که دارایی خود را رها کرده و به بیغوله‌ها گریخته بودند از گوشه و کنار بازآمدند و هنگامی که نیشابور به دست آقا محمدخان قاجار افتاد شهری به وجود آمده بود که یک دهم جمعیت و رونق پیشین را نداشت. فریزر که در سال ۱۲۳۸ از نیشابور عبور کرده است طول آن را چهار هزار قدم و جمعیت آن را بین ۳۰ تا ۴۰ هزار نفر تخمین زده و بازار اقتصادی این شهر را راکد نوشته است (34).

قحط سالی که در سال ۱۲۸۸ هـ. ق بروز کرد چنان اوضاع اقتصادی نیشابور را مختل نمود که از ششصد باب دکان فقط ۱۵۰ باب دایر بماند که صاحبان آنها با مرارت تمام از راه فروش نیازمندیهای عادی زندگی گذران می کردند (35).

در آغاز سده چهاردهم هجری شهر نیشابور به شکل مربع مستطیلی بود که پیرامون آن به ۳۳۰۰ گز (۳۴۳۲ متر) می رسید. دو خیابان یکی از مشرق به مغرب و دیگری از جنوب به شمال امتداد می یافت که این دو تقریباً در وسط شهر یکدیگر را قطع می کرد و نقطه تقاطع این دو چهار بازار نیشابور خوانده می شد. این چهاربازار از هر سمت به دروازه ای منتهی می گردید که به ترتیب عبارت بود از دروازه عراق، دروازه مشهد، دروازه ارگ و دروازه پاچنار. در حدود ده هزار نفر ساکنان شهر در چهارکوی: اصطخر، بالاگودال، سرسنگ و سعدشاه زندگی می کردند. صرف نظر از سادات قدیمی شهر که به حکم سنت دیرینه، مستمری خاص داشتند و مشمول تخفیف هایی از طرف دولت بودند اکثریت نزدیک به اتفاق نیشابوریان از راه کشاورزی و کار در معادن فیروزه و نمک امرار معاش می کردند. حدود چهارصد و پنجاه دکان نیازمندیهای شهر را فراهم می ساخت و این شهر در این زمان دارای یازده گرمابه، دو دبستان و دو کاروانسرا بوده است.

کرزن، سیاح انگلیسی که در سال ۱۳۱۰ از طریق دروازه پاچنار وارد شهر نیشابور شده است مدعی است که مدتها قبل از ورود به شهر دیوارهای فروریخته و برج و باروهای ویران نیشابور و برفراز آنها سقف و گلدسته مسجد باشکوه جامع از دور نمایان بوده است.

و باز پانزده سال پس از نخستین سفر جرج کرزن، جاکسون محقق امریکایی وارد شهر نیشابور شده و درباره آن چنین نوشته است:

«جمعیت ده هزار نفری شهر در چهار کوی معتبر زندگی می کنند و کاروانسراهای شهر نسبتاً متوسط و چندین گرمابه عمومی بزرگ دارد اما بازارهای شهر نیشابور چندان وسیع نیست. و همچنین کار چهارصد و پنجاه باب مغازه را بسیار بارونق توصیف نموده و تنها بنای معتبر و تاریخی آن را مسجد جامع دانسته که طبق سنگ نوشته موجود در آن مربوط به سال ۱۰۲۱ هـ. ق، عصر شاه عباس صفوی، است؛ اما اصل بنای آن در سال ۸۹۹ هـ. ق به همت علی پهلوان گرجی پسر بایزید بنا شده است (36).

علل ویرانیهای پیاپی و سرانجام نیشابور

شاید در دنیا سابقه نداشته باشد که شهری همچون نیشابور تا این اندازه ویران گشته و از نو قد برافراشته باشد. این شهر با عظمت و تاریخی، هم شلاق طبیعت خورده و هم طعم تلخ تاخت و تاز مهاجمان را چشیده است. اگر به جریان این وقایع به دقت نظر کنیم، می توان گفت که از قرن ششم هجری به بعد هر خرابی اش مقدمه ای بر آبادی اش بوده زیرا همین که بنایش به پایان می رسید، محکوم به ویرانی می گردید و تاکنون هیچ شهری چنین قدرت تجدید حیات از خود نشان نداده و نیز هیچ شهری این همه هدف خرابیهای پی در پی قرار نگرفته است. اگر ژرف تر بنگریم جستجوی علل تخریب پی در پی آن چندان دشوار نیست؛

• نخستین و مهمترین علت این مهم را باید در موقعیت نیشابور جستجو کرد، زیرا نیشابور مانند تعدادی از شهرهای قدیمی دیگر چون ری و دامغان در شاهراه خراسان قرار گرفته و این گذرگاه به غیر از اولین وظیفه‌اش که پیوسته در خدمت تجارت و مسافرت بوده به کرات مسیر مهاجم بیگانگان نیز قرار داشته است.

اقوام وحشی جلگه‌ها و استپ‌های آسیای میانه بارها در طول این جاده به یورش پرداخته و کشتار، تاراج، غارت و ویرانی به ارمغان آورده‌اند!

• علت دیگر آن است که همیشه طبیعت با این شهر غیرتمند سر ناسازگاری داشته و به

تعبیری کنایه آمیز می‌توان گفت با مهاجمان همچشمی می‌نموده، چنان که لرزش‌های

بنیان برانداز و پی‌درپی زمین در سرکوبی و انهدام این شهر سهمی کلان به عهده

گرفته است. آنچه را سرداران فاتح صرف نظر می‌کردند زلزله‌ها بر باد فنا می‌دادند و

البته باز نیشابور، آرام آرام تجدید قوا می‌کرد و از همین رو به تعداد دفعاتی که ویران

شده از نو بنیاد گردیده و به پا خاسته است ولی بنای جدید آن همواره در محل سابق

شهر پایدار نبوده و گاه تغییر مختصری می‌کرده است (37).

اما باید اذعان کرد که پس از هر زلزله و هر یورش با آن که تجدید بنا یافته از آن پس در عزای

تاریخی فرزندان خویش نشسته و دیگر هرگز همچون گذشته‌اش قدر راست نکرده است. به

طوری که امروز به صورت یکی از شهرهای درجه دوم استان خراسان (بعد از شهر مشهد) به

حیات خویش ادامه می‌دهد و از همانندان فرزندان بزرگوارش همچون خیام، عطار و بزرگان

دیگر و نیز مدارس و دانشگاه هایش همچون نظامیه با آن همه استاد بلند پایه و دانشجو اثری برجای نمانده است.

علت مهم دیگری که مانع رشد سیاسی و تجدیدقوای نیشابور شد، ایجاد قطب بزرگ مذهبی، سیاحتی مشهد با جاذبه های عظیم و گسترده است که به سرعت رشد یافت و مهمترین شهر خراسان و بلکه سراسر ایران گردید. مشهد از زمان ویرانی طوس به دست پسر تیمور گورکانی و سپس توجه سلاطین صفویه به واسطه وجود مرقد مطهر حضرت امام رضا علیه السلام گسترش فوق العاده یافته و مرکزیت استان خراسان را به جای نیشابور قدیم پذیرفته است و امروز به واسطه دو عامل مهم مذکور پیوسته توسعه می یابد.

فیروزه نیشابور

فیروزه سنگی آبی رنگ و گرانبها است که از جواهرات معروف جهان شمرده می شود و معدن آن در دنیا در چند کشور بیشتر وجود ندارد. از آن جمله در ترکستان و آسیای صغیر و همچنین در جنوب غربی ایالات متحده امریکا در نیومکزیکو، آریزونا، کلرادو و نوادا، یافت می شود. اما از بین تمام معادن فیروزه جهان، فیروزه معادن نیشابور از همه مرغوب تر و پربهاتر می باشد. چنان که محمد بن منصور صاحب گوهرنامه می نویسد: «فیروزه غیر نیشابوری را اعتبار چندانی نیست و فیروزه های نیشابوری هفت نوع است:

(۱) ابواسحاقی (که فیروزه ای به غایت رنگین و شفاف است)

۲) فیروزه ازهری (که قریب به ابواسحاقی است)

۳) سلیمانی

۴) زرهونی

۵) خاککی

۶) عبدالمجیدی

۷) عندلیبی

و فیروزه دورنگ را ابرش خوانند».

معادن فیروزه نیشابور در شش دره از کوههای موسوم به بار معدن در ۵۰ کیلومتری شمال غربی نیشابور در بلوک ریوند واقع است و تاکنون به منظور به دست آوردن فیروزه، بیش از صد غار در این دره‌ها ایجاد شده است.

شهرت فیروزه نیشابور از روزگاران قدیم بر سر زبانها بوده و گویندگان و نویسندگان در وصف آن سخن‌ها گفته‌اند. از آن جمله محمدبن بکران خراسانی در سال ۶۰۵ هـ.ق در کتاب جهان‌نامه خود که به نام سلطان علاءالدین خوارزمشاه نوشته است چنین می‌گوید:

«فیروزه، کان اصلی آن در نیشابور است در کوههای بشان و اردلان، و آن کان را ابواسحاقی خوانند و مگر اول کسی که آن کان پدید آورده است ابواسحاق نام بوده است و پیروزه این کان بهتر و نیکوتر و پایدارتر از پیروزه‌های دیگر است».



پی نوشتها و مآخذ :

۱. مختصات ریاضی شهر نیشابور عبارت است از طول جغرافیایی $58^{\circ} 47'$ و عرض $36^{\circ} 12'$ و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۲۵۰ متر می باشد.

۲. از شگفتی های روزگار این است که یکی از کتب غارت شده مسجد منیعی نیشابور به نام کتاب «ابانه یا کتاب الصناعتین» در علم فصاحت و بلاغت تالیف ابو هلال حسن بن عبدالله بن سهل عسکری در کتابخانه آستان قدس رضوی اکنون باقی و مضبوط است و احمد بن حامد نامی در پشت کتاب مذکور فتنه غز و غارت دارالکتب منیعی نیشابور را نوشته و ذکر کرده است که کتاب را عبدالجلیل وقف کرده و اقرار نموده که کتاب از من نیست و بیع و شراء در این جایز نمی باشد و بعدا معلوم نیست به وسیله چه کسی به کتابخانه آستان قدس تسلیم شده است و تاریخ تحریر آن سال ۳۹۴ هـ. ق است. آثار باستانی خراسان، ۱/۱۳۱، 133-

۳. در ناحیه نیشابور گسلی به طول ۱۲۰ کیلومتر و باروند شمال غربی - جنوب شرقی وجود دارد که از نزدیکی شهر نیشابور می گذرد و تقریباً تمامی زمین لرزه های تاریخی نیشابور با فعالیت های این گسل همراه بوده است. از جمله زمین لرزه های مهم سال های ۵۴۰، ۵۵۵، ۶۰۵، ۶۶۶، ۶۷۹ و ۸۰۸ هـ. ق احتمالاً در پیوند با این گسل می باشند. شرکت سهامی آب منطقه ای خراسان، مطالعات سد بار نیشابور، گزارش زمین شناسی.

۴. آمارگیری جمعیت سال ۱۳۷۰ مرکز آمار ایران.

۵. فرهنگ آبادی های ایرانی، مفخم، سازمان جغرافیای کشور، ۱۱/۴۸۲ و ۹/۴۳۱ و نقشه های موجود.

۶. فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، ش ۲۱، ص ۱۳۴.
۷. گزارش مطالعات نیمه تفصیلی خاکشناسی، دی ماه ۱۳۴۹، ص ۳ تا ۵، پارس کسولت، مهندسین مشاور.
۸. زندگی و مهاجرت نژاد آریا، فریدون جنیدی، تهران، ۱۳۵۸، ص ۸۶ و ۹۷.
۹. تاریخ نیشابور، علی مؤید ثابتی، تهران، ۱۳۵۵، ص ۹.
۱۰. پارتیها یا پهلویان قدیم، محمد جواد مشکور، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۰۱.
۱۱. تاریخ نیشابور، حاکم نیشابوری، به اهتمام ریچارد. ن. فرای، فرهنگ ایران زمین، دفتر چهارم، ۱۳۳۲، ص ۳۵۳، ایرانشاه، انجمن زردشتیان ایرانی هند، بمبئی، ۱۹۲۶، ص ۸.
۱۲. نیشابور شهر فیروزه، فریدون گرایلی، مشهد، ۱۳۵۷، ص ۷ و ۸.
۱۳. سرزمینهای خلافت شرقی، لسترنج، ترجمه محمود عرفان، تهران، ۱۳۳۷، ص ۴۹.
۱۴. سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۰۹؛ شهرهای نامی ایران، لکهارت، لورنس، ترجمه سعادت نوری، اصفهان، ۱۳۲۰، ص ۴۴؛ «حدود خراسان در طول تاریخ»، کاظم مدیرشانه‌چی، نشریه دانشکده معقول و منقول، مشهد، ش ۱، ص ۱۳۴۷، ص ۱۴۶.
۱۵. شاهنامه، ج ۳، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۱؛ و ج ۴، ص ۹۵.
۱۶. تاریخ طبری، وقایع ایران قبل از اسلام.
۱۷. تمدن ایران ساسانی، کولونین، گک، ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا، تهران، ۱۳۵۰، ص ۸۸ و ۹۸.

۱۸. تاریخ نیشابور، حاکم، به اهتمام ریچارد. ن. فرای؛ فرهنگ ایران زمین، دفتر چهارم، ۱۳۲۲،

ص ۳۵۰-۳۵۱؛ تاریخ نیشابور، به کوشش بهمن کریمی، ۱۳۳۷، ص ۱۱۹.

۱۹. همان ماخذ.

۲۰. سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۰۸-۴۰۹؛ تاریخ نیشابور، مقدمه ص لا تالچ؛ ایران و قضیه

ایران، کرزن، ترجمه وحید مازندرانی، ج ۱، ص ۳۵۲.

۲۱. تاریخ نیشابور، مؤید ثابتی، سال ۱۳۵۵، ص ۷۷-۷۹؛ تاریخ ایران، پیرنیا ص ۷۸-۷۵؛ تاریخ

نیشابور، الحاکم، ص ۱۴۱ و ۱۳۰.

۲۲. تاریخ ایران، پیرنیا، ۱۱۱-۱۱۲؛ تاریخ نیشابور، الحاکم، مقدمه ص «کز»، آثار باستانی

خراسان، مولوی، ص ۱۱۵.

۲۳. تاریخ نیشابور، الحاکم، مقدمه ص «کز»، تاریخ ایران، پیرنیا، ص ۲۱۸-۱۹۵ و ص ۳۰۹.

۲۴. تاریخ ایران، بخش اول از صدر اسلام تا مغول، ص ۳۶۳-۳۶۱؛ جغرافیای تاریخی خراسان از

نظر جهانگردان، ص ۱۷۳.

۲۵. تاریخ نیشابور، الحاکم، مقدمه ص «کط ول».

۲۶. روضات الجنات فی اوصاف مدینه الهرات، ج ۱، ص ۲۶۶-۲۵۴.

۲۷. تاریخ نیشابور، ثابتی، ص ۲۱۱؛ نیشابور، لاکهارت، مجله دانشکده ادبیات، ص ۳۴۸.

۲۸. تاریخ نیشابور، حاکم، ص ۱۴۷-۱۴۶ و مقدمه ص «کط»؛ جغرافیای تاریخی خراسان از نظر

جهانگردان، ص ۱۷۵.

۲۹. جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان، طاهری، ص ۱۷۵، به نقل از نوشته‌های

سایکس در مجله جغرافیایی لندن ژانویه ۱۹۱۱ میلادی، ص ۱۵۳ و ۱۵۶.

۳۰. مطلع الشمس، ج ۳، ص ۶۸-۶۹.

۳۱. سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه فارسی، ص ۳۹۶.

۳۲. سفرنامه کلاویخو، ترجمه فارسی، ص ۱۸۹ و ۱۹۰.

۳۳. سفرنامه فریزر، ص ۴۰۴-۴۰۵.

۳۴. همان، ص ۴۰۵.

۳۵. جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان، ص ۱۷۷.

۳۶. همان، ص ۱۸۷-۱۸۸.

۳۷. نیشابور، لاکهارت، ترجمه دکتر عباس سعیدی، مجله دانشکده ادبیات مشهد، ش چهارم،

سال سوم، زمستان ۱۳۴۶، ص ۳۳۸-۳۳۷؛ ایران و قضیه ایران، ج.ج.ن. کرزن، ترجمه وحید

مازندرانی، ج ۱، سال ۱۳۶۲ شمسی، ص ۳۵۳.

+ نوشته شده در شنبه ۱۷ دی ۱۳۸۴ ساعت ۸:۲۷ توسط ققنوس شرق (فرزند نیشابور) |

[آرشیو نظرات](#)

[مقاومت دلیرانه مردم نیشابور در برابر مغولان](#)

عبدالرفیع حقیقت (رفیع) حمله و حشیانه و کینه توزانه ی قوم بدوی مغول به نیشابور، که در سال

۶۱۷ هجری صورت گرفت، و دفاع جانانه مردم این دیار را،

چنین به تصویر کشیده است؛

تولی خان پسر چنگیزخان مغول از ویرانه های سوخته و خالی از سکنه مرو به نیشابور تاخت.

اهالی نیشابور در این موقع آماده ی دفاع شده، سه هزار سنگر یا بالیستا برای پرتاب کردن زوبین

و غیره در دور شهر ساخته و پانصد منجنیق کار گذاشته بودند.

توضیح این مطلب لازم به نظر می رسد موقعی که تولی خان مامور تصرف شهرهای خراسان

شده بود در مقدمه، سپاه طغاجار داماد چنگیز خان را همراه با ده هزار نفر در اواسط ماه رمضان

سال ۶۱۷ هجری به نیشابور فرستاده بود. مردم نیشابور در مقابل این گروه سخت به مقاومت

برخاستند بطوری که در ضمن جنگ تیری به طغاجار رسید و او را از پای درآورد. پس از کشته

شدن او سپاهیانش به دو قسمت شدند. دسته ای به طرف سبزوار رفتند و بعد از سه شبانه روز

جنگ این شهر را تسخیر کردند و کلیه سکنه را که هفتاد هزار نفر بودند به قتل رسانیدند. دسته

دیگر عازم طوس [توس] گردیدند و همه مردم نوقان طوس را که در مقابل مغولان پایداری

کرده بودند بقتل رسانیدند. (جهانگشای جوینی، جلد اول، صفحه ۱۳۸)



تصاویر بیشتر

تولی خان برای تصرف شهر نیشابور که در اثر مقاومت دلیرانه مردم آنجا، طغاجار داماد چنگیز خان گشته شده و سپاهیانش نیز موفق به تسخیر آن شهر نشده بودند احتیاط های فراوان دید. بطوری که سه هزار چرخ انداز و صد منجیق و عراده و هزار خرک و چهار هزار نردبان و هزار و هفتصد نفت انداز و دوهزار و پانصد خروار سنگ با سپاهی فراوان همراه خود گسیل داشت. مردم نیشابور سه روز به شدت مقاومت کردند، ولی در روز چهارم در مقابل هجوم و حشیانه مغولان شکست خوردند و شهر بدست آنان افتاد. مغولان همه مردم شهر را گوسفند وار به صحرا راندند و به کینه گشته شدن طغاجار، کلیه سکنه را بجز چهارصد نفر صنعتگر به قتل رسانیدند و شهر نیشابور را چنان خراب کردند که برای زراعت آماده گردید. پس از چندی زن طغاجار با ده هزار تن سپاه از راه رسید او نیز هر که را در نیشابور یافت به قتل رسانید. طبق

نوشته مؤلف تاریخ نامه هرات، حتی سگ ها و گربه ها را نیز کشتند. (تاریخ نامه هرات صفحه

۶۳)

این وحشیان آدم خوار برای اینکه از فتح نمایان خود در نیشابور یادگار مخوف و دهشتناکی

باقی گذارده باشند مناره هایی از کله ها بنا کردند.

بنا به گفته ی سیفی هروی عدد گشته شدگان شهر نیشابور

یک میلیون و هفتصد و چهل هزار نفر بوده است.

عطا ملک جوینی نوشته است؛ در نیشابور، سر کشتگان را از تن جدا کردند

تا کسی خود را در بین کشته شدگان مخفی نسازد.

(جهانگشای جوینی، جلد اول، صفحه ۱۳۹)

منبع:

حقیقت، عبدالرفیع. «تاریخ جنبش سرداران و دیگر جنبش های ایرانیان در قرن هشتم هجری»،

تهران: کومش، ۱۳۷۴. ص ۲۲-۲۴.

لینک مرتبط:

رقص: حمله سپاه چنگیز خان به نیشابور (آثار نگارگری شهاب موسوی زاده)

توضیح:

حمله سپاه چنگیز خان به نیشابور - رقص
۱۳۷۳ - ۳۸۰ × ۶۰۰
به فرمان چنگیز مغول - شهر نیشابور (یکی از شهرهای ارزشمند و مشهور جهان از نظر علمی و فرهنگی. در کتابخانه شهر بیش از دویست هزار جلد کتاب دستنوشته وجود داشت که از سوی مغول ها سوزانیده شد) در سال ۱۲۱۹ میلادی با خاک یکسان شد. زنان و مردان کاری به مغولستان برده شدند. بقیه مردان را کشتند. زنان ایشان میبایست تخت میشدند و بر اجساد مردان می رقصیدند .

+ نوشته شده در پنجشنبه ۵ آبان ۱۳۸۴ ساعت ۱۴:۱۵ توسط ققنوس شرق (فرزند نیشابور) |

آرشیو نظرات

نیشابور در سده های سوم و چهارم هجری (طاهریان، صفاریان، سامانیان و غزنویان)

نیشابور یکی از مهمترین مراکز علم و دانش دنیای اسلامی در سده ی سوم هجری

عبدالله پسر طاهر نخستین کسی بود که به آبادی و توسعه ی نیشابور توجه کرد. اقدامات این

مرد دانش پرور و دادگستر که یکی از محققان جدید به پیروی از یعقوبی، مورخ تازی، او را

«بی مانند ترین حکمرانان» خوانده است. نیشابور را نه فقط بصورت شهر روزبه و آبادی در آورد

بلکه آنجا را به یکی از مهمترین مراکز علم و دانش دنیای اسلامی در سده ی سوم هجری مبدل

ساخت. یعقوب و عمرو لیث صفاری پس از برچیدن بساط حکمرانی طاهریان نیشابور را پایتخت خود ساختند و در دوران *زمانمداری سامانیان*، با آنکه نیشابور پایتخت نبود شهر مزبور به گواهی جغرافیا نویسانی چون اصطخری و مقدسی هم چنان اهمیت خود را حفظ کرد. شرحی که از کلک این نویسندگان بزرگ تراوش کرده است، شهری را در نظر ما مجسم می سازد به درازا و پهنای یک فرسنگ که در میان دشت قرار داشت و از یک سو به کوه بلندی منتهی می شد. بر گرد شهر باره ای ساخته بودند و خندقی میان شهر و ارک نیشابور حایل بود.

نیشابور بزرگ

ظاهرا در اواخر سده ی سوم هجری و بویژه از هنگا می که نیشابور به دست سامانیان افتاد (۲۸۷ هـ)، بر اثر رونق بازار تجارت آبادی های واقع در بیرون دیوار شهر یا آنچه جغرافی نویسان تازی «ربض» گفته اند رو به توسعه نهاد. بدین سان تصور می رود که صد سال پس از فرمانروایی عبدالله پسر طاهر در حالیکه هسته ی اصلی نیشابور چندان تغییری نکرده بود، آبادیهای پیرامون آن به قدری توسعه یافته بود که بیرون چهار دروازه ی نیشابور دست کم پنجاه دروازه ی دیگر، «نیشابور بزرگ» را از سایر نواحی خراسان جدا می کرد. پاره ای از جغرافی نویسان اسلامی مانند یعقوبی، اصطخری و مقدسی هر کدام به تفصیل در باره ی ساختمان های گوناگون و بازارهای شهر نیشابور سخن رانده اند. دو چهار سوق بزرگ و

کوچک، مسجد جامع شهر که پاره ای از بخش های آن یادگار عهد ابو مسلم خراسانی بود، میدان ها و دکان ها و کاروانسراها و بازار های سرپوشیده نیشابور را رشک زیباترین شهر های عالم می ساخت. زمین مساعد، آب فراوان، موقعیت جغرافیایی بی مانند، وجود فرمانروایی رعیت پرور و دلسوز همه دست به دست هم داده و موجبات توسعه و ترقی نیشابور را فراهم ساخته بود. توسعه ی کشاورزی و ترقی صنعت های دستی مانند پارچه های نخی و ابریشمی از یک طرف و توجه بازرگانان شرق و غرب و جنوب از سوی دیگر به آبادانی نیشابور و بالا بردن پایه ی زندگی ساکنانش کمک کرد. نیشابور توقفگاه کاروان هایی گردید که از یزد و کرمان و فارس و هندوستان کالا های خود را به گرگان و سرزمین های آن سوی آمودریا و سیردریا می رساندند و سپس کالاهای چینی و خوارزمی را از همین راه به ری و نواحی غربی ایران می فرستادند. اندک اندک پای هنرمندان و صنعتگران سایر نقاط ایران به نیشابور باز شد و کان شناسان به بهره برداری از آهن و مس و فیروزه ای که در دل کوه های بینالود خفته بود مشغول گردیدند.

در دوران فرمانروایی پادشاهان غزنوی به گواهی اسنادی که در دست داریم با آنکه نیشابور پایتخت نبود هرگز از اهمیت نیفتاد

برگرفته از:

طاهری، ابوالقاسم. «جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان»، انتشارات شورای مرکزی

جشن شاهنشاهی ایران، ۱۳۴۸، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

+ نوشته شده در شنبه ۱۶ مهر ۱۳۸۴ ساعت ۱۶:۲۴ توسط ققنوس شرق (فرزند نیشابور) |

[آرشیو نظرات](#)

[نیشابور شهر دیر پایی در قبل و بعد از اسلام](#)

[پیشینه ی نیشابور به روایت سایت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان رضوی](#)

تاریخ ایران به لحاظ تناوب زمانی، به دو بخش قبل و بعد از اسلام تقسیم می شود و نیشابور شهر

دیر پایی است که در هر دو بخش - قبل و بعد از اسلام - پایگاه و موقعیت ویژه ای داشته است.

پیش از اسلام، نیشابور یکی از سه مرکز بزرگ زرتشتیان بوده و آتشکده ی آذربرزین مهر که

امروز آثار اندکی از آن برجا مانده، یکی از سه معبد مهم این آیین - دو معبد دیگر

«آذرگشسب» و «آذر فرنبغ» بوده که در فارس و آذربایجان قرار داشته است - می باشد که در

نیشابور پذیرای پیروان آیین زرتشت بوده است. بعد از اسلام نیز نیشابور تا زمان یورش

خانمان سوز مغول، در چندین دوره، پایتخت دولتهای ایرانی و اسلامی بوده است.

اولین حکومت ایرانی در دوران پس از اسلام که نیشابور را پایتخت قرار داد توسط طاهریان روی کار آمد. البته نیشابور آن زمان بعدها در اثر تطاول طبیعی و نظامی، تقریباً به طور کامل ویران و در طول زمان، مدفون گردید اما شرق شناسان و باستان شناسان عصر جدید، کاوشهایی در خرابه های آن انجام داده و کار جستجوی حقایق تاریخی، در این آثار ادامه دارد.

پیش از آن و هنگامی که امام رضا(ع)، هشتمین امام شیعیان، قصد هجرت به خراسان را نمود، در مسیر بسیار طولانی این سفر که بلاد و شهرهای مختلفی را در بر می گرفت، نیشابور تنها شهری بود که کاتبان و قلمداران دانشمندش - که بنا به روایتی، عدد آنها به دوازده هزار می رسید و این خود نمایانگر جایگاه علمی و فرهنگی نیشابور در آن عصر می باشد - افتخار ثبت و ضبط حدیث معروف سلسله الذهب را که از سخنان قطعی و موثق آن امام همام می باشد یافتند و عنوان «شهر قلمدانهای مرصع» که امروز بر نیشابور باقی مانده از یادگارهای همین رویداد مبارک است.

بنا بر اسناد تاریخی، اولین مدارس و دانشگاههای تمدن اسلام هم در این شهر آغاز به فعالیت نمود. نظامیه نیشابور قبل از نظامیه بغداد در سال ۴۵۶ در نیشابور تأسیس گردید و بنا به قولی، اکثریت مدارس علمی و دانشگاههای بلاد اسلامی، در نیشابور واقع بوده است. گفته شده که در نظامیه ی نیشابور، روزانه سیصد طلبه، برای استماع درس امام الحرمین حاضر می شدند و مشاهیر نیشابور در شش قرن اول، آن هم فقط در بخش علوم انسانی، بیش از چهارصد تن بوده اند. به هر

تقدیر، نیشابور شهری است که در تکوین تمدن ایران و اسلام نقش زیربنایی و بنیادی داشته است.

از سایت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان رضوی بازدید نمایید.

+ نوشته شده در سه شنبه ۵ مهر ۱۳۸۴ ساعت ۱۸:۵۷ توسط ققنوس شرق (فرزند نیشابور) |

آرشیو نظرات

آل مؤید

آل مؤید، سلسله‌ای از امیران که در نیمه دوم سده ۶ ق/ ۱۲ م (۵۴۸-۵۹۵ ق/ ۱۱۵۳-۱۱۹۸ م) (بر مناطقی از خراسان فرمانروایی کردند و مرکز حکومتشان شهر نیشابور بود. پایه گذار این سلسله «آی آبه» یا «آئبه» بود که در کتابهای تاریخی از وی با القاب المؤید، امیر مؤید و ملک مؤید یاد شده است. امیران مشهور این خاندان بدین شرحند:

۱. المؤید آی آبه؛ یکی از غلامان سلطان سنجر سلجوقی (حک ۵۱۱-۵۵۲ ق/ ۱۱۱۷-۱۱۵۷ م) بود

که در ۵۴۸ ق/ ۱۱۵۳ م همراه امراس لشکر سنجر به دست غزان انجامید، جان سالم به در برد و

تنی چند از امیران را به اطاعت خود در آورد و غزان را از نواحی نیشابور، طوس، نسا آیورد، شهرستان (شارستان) و دامغان راند و بر این سرزمینها چیره گردید.

در ۵۵۲ق/۱۱۵۷م ایناق یکی از امیران سنجر سلجوقی که بر امیر مؤید حسادت می ورزید، با ۱۰،۰۰۰ سوار از مازندران حرکت کرد و در نساء و ایورد مستقر گردید، ولی نسبت به امیر مؤید اظهار دشمنی نکرد. امیر مؤید با یک حمله غافلگیرانه، لشکریان ایناق را پراکنده ساخت. ایناق به مازندران گریخت و پس از آن تا مدتها شهرهای خراسان صحنه تاخت و تاز وی گردید و اسفراین در همین تاخت و تازها ویران گشت.

در همین سال ترکان غز از بلخ به مرو حمله کردند و امیر مؤید با کمک خاقان محمود (خواهرزاده و جانشین سنجر در خراسان) ۳ بار آنها را شکست داد، ولی بار چهارم غزان پیروز گشتند و امیر مؤید به طوس و سپس به گرگان گریخت. آنگاه از گرگان به زانک (زاذک) یکی از روستاهای خبوشان (قوچان) رفت. غزان پس از اطلاع از محل اقامتش او را محاصره کردند. امیر مؤید توانست از آنجا بگریزد و به نیشابور باز گردد و بار دیگر لشکریانی پیرامون خود گرد آورد (۵۵۴ق/۱۱۵۹م).

خاقان محمود که همواره از غزان شکست می خورد و متصرفات مهمی در دست نداشت، از امیر مؤید خواست تا شهرهای زیر فرمان خود را به وی تسلیم کند و به خدمت وی درآید، ولی مؤید این پیشنهاد را نپذیرفت. سرانجام قرار شد که در برابر پرداخت مبلغی از سوی امیر مؤید به خاقان محمود، هر دو در آن شهرها مستقر شوند.

شهر نیشابور، مقرر حکومت آل مؤید، در ۵۵۴ق/۱۱۵۹م به دنبال اختلاف شافعیان و علویان، دچار آشوبی بزرگ گشت و بر اثر آن مدارس، مساجد و بازارها سوزانده شد و بسیاری از شافعیان کشته شدند.

امام مؤید بن حسین موقی، رهبر شافعیان، ناگزیر به قلعه فرخک پناهنده شد و از آنجا به طوس رفت. امیر مؤید که از بیم حمله غزان، نیشابور را رها کرده بود، با لشکریانش همراه امیر مؤید موقی، به نیشابور بازگشت و شهر نیشابور را محاصره کرد. ذخرالدین ابوالقاسم زید بن حسن حسینی رهبر علویان در «شارستان» متحصن گردید. آتش فتنه بار دیگر زبانه کشید و شافعیان در انتقامجویی زیاده روی کردند. خونهای بسیاری ریخته شد و آنچه از نیشابور بازمانده بود، ویران گردید و امیر مؤید به بیهق رفت. سال بعد بار دیگر به نیشابور بازگشت و پس از تسلط بر شهر از مردم دلجویی کرد. در همین سال بار دیگر به بیهق رفت و قلعه خسروگرد را محاصره و تصرف کرد. سپس به هرات لشکر کشید، ولی نتیجه ای نگرفت و به نیشابور بازگشت و احمد خربنده را که در شهر گنڈر دست به قتل و غارت گشوده بود، سرکوب کرد. در

556ق/۱۱۶۱م گروهی از اهل فساد، در نیشابور، به تاراج اموال و ویران ساختن خانه‌ها پرداختند و آنچه خواستند کردند. امیر مؤید گروهی از این آشوبگران را کشت و جمعی از بزرگان نیشابور را به تهمت سکوت آنان در برابر تاراجگری های یاغیان بگرفت. ذخرالدین ابوالقاسم زید حسینی نقیب علویان یکی از آنان بود.

در همین سال، خاقان محمود که برخلاف میل خود، پیشنهاد غزان را برای حکومت پذیرفته بود همراه آنان، امیر مؤید را در شاذیاخ نیشابور محاصره کرد، ولی به بهانه رفتن به گرمابه از دست غزان گریخت و به «شهرستان» رفت. غزان نیشابور را ۴ ماه محاصره کردند و چون پیروزی روی نمود، از آنجا بازگشتند و در سر راه خود شهرها و روستاها را تاراج کردند. از آن میان، شهر طوس را سخت چپاول کردند و به مشهد رفتند و دست به کشتار و تاراج گشودند، ولی به آرامگاه حضرت رضا(ع) آسیبی نرساندند.

خاقان محمود پس از فرار از دست غزان به نیشابور بازگشت. امیر مؤید بر محمود به سبب همکاریش با غزان در هنگام محاصره نیشابور، تنگ گرفت و در ماه رمضان ۵۵۷ق/اوت ۱۱۶۲م بر چشم او میل کشید و اموالش را تصرف کرد و در خطبه پس از المُسْتَنْجِدِ بِاللَّهِ خَلِيفَةُ عَبَّاسِي نام خود را آورد. فرزند محمود، جلال‌الدین، را نیز کور ساخت و هر دو را در زندان نگه داشت تا در گذشتند. در ۵۵۸ق/۱۱۶۳م امیر مؤید به قومس تاخت و بر بسطام و دامغان چیره شد.

ارسلان شاه بن طغرل سلجوقی که در همدان حکومت می کرد، خلعت‌هایی گرانبها برای امیر مؤید فرستاد و به وی فرمان داد تا شهرهای دیگر خراسان را نیز متصرف گردد. از این پس امیر مؤید به اطاعت ارسلان شاه در آمد و به نام وی خطبه خواند.

مؤید در ۵۶۰ق/۱۱۶۴م هرات را از محاصره غزان آزاد ساخت و اموال و احشامشان را غارت کرد. در ۵۶۵ق/۱۱۶۹م لشکری به کرمان برای کمک به بهرام شاه، فرزند بزرگ ملک طغرل که در حال جنگ با برادر خود ارسلان شاه بود، گسیل داشت. بهرام شاه با کمک این لشکر برادر خود را شکست داد و بر کرمان دست یافت.

در ۵۶۸ق/۱۱۷۲م ایل ارسلان بن آتسزین محمد خوارزمشاه در گرگانج (جرجانیّه) مرد و فرزند کوچکش محمود سلطان شاه با نفوذ و حمایت مادر خویش به سلطنت رسید. علاءالدین تکش فرزند بزرگ ایل ارسلان که از این موضوع ناخشنود گردیده بود، از فرمانروای ختا کمک خواست و به سوی خوارزم راند. سلطان شاه و مادرش به محض آگاهی از حرکت تکش، خوارزم را ترک کردند و نزد امیر مؤید به نیشابور رفتند. مادر سلطان شاه هدیه‌های بسیار به امیر مؤید پیشکش کرد و او را بر دست یافتن به ذخایر و اموال خوارزم برانگیخت. امیر مؤید با لشکری به خوارزم نزدیک شد، ولی علاءالدین تکش که بر امیر مؤید پیشی گرفته بود، سپاهیان

وی را درهم شکست و خود او را به اسارت گرفت. سپس امیر مؤید به فرمان تکش و در پیش روی وی در روز عرفه ۱۱/۵۶۹ق ژوئن ۱۱۷۴م کشته شد.

۲. طغان شاه. پس از مرگ امیر مؤید، بازماندگان سپاه شکست خورده وی که به نیشابور بازگشته بودند، ابوبکر طغان شاه فرزند او را در ۱۱۷۴ق/۵۶۹م به فرمانروایی برداشتند. در ۱۱۸۰ق/۵۷۶م طغان شاه برای رویارویی با سلطان شاه که به سرخس حمله کرده بود، به آنجا لشکر کشید، ولی تاب پایداری نیاورد و از میدان جنگ گریخت. طغان شاه مردی نرم‌خوی و میگسار بود و در ۱۱۸۵ق/۵۸۱م درگذشت.

۳. سنجرشاه. پس از مرگ طغان شاه فرزند وی سنجر شاه به جانشینی پدر نشست، ولی اتابک او، منگلی تگین (غلام جدش امیر مؤید) بر او تسلط داشت. در ۱۱۸۷ق/۵۸۳م علاءالدین تکش نیشابور را محاصره کرد و مردم از وی امان خواستند و کار به مصالحه قرار گرفت. علاءالدین تکش وارد نیشابور شد و منگلی تگین را کشت و سنجرشاه را به خوارزم برد. سنجرشاه پنهانی کسی را برای دلجویی از مردم نیشابور به این شهر فرستاد تا بتواند بدانجا باز گردد. چون تکش از این توطئه آگاه شد بر چشمان وی میل کشید. سنجرشاه آخرین امیر آل مؤید، همچنان زیر نظر علاءالدین تکش زندگی می‌کرد تا در ۱۱۹۸ق/۵۹۵م مرد و بدین سان خاندان مؤید برافتادند.

مآخذ:

- ابن اثیر، عزالدین، الکامل، بیروت، ۱۴۰۲ق، ۱۱/۱۸۳-۳۸۵
- بیهقی، علی بن زید، تاریخ بیهق، به کوشش کلیم‌الله حسینی، حیدرآباد دکن، ۱۳۸۸ق/۱۹۶۸م، ص ۴۹۵
- جوینی، عطاملک، تاریخ جهانگشای، به کوشش محمد قزوینی، لیدن، ۱۹۱۶م، ۱۵/۲-
- خواندمیر، غیاث‌الدین، حیب السیر، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۵۳ش، ۱۹
- رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، تهران، ۱۳۶۲ش، ص ۳۴۶
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۶۳ش، ۱۵/۲ به بعد
- مدلونگ، و.، «سلسله‌های کوچک شمال ایران»، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، به کوشش فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۶۳ش، صص 184 به بعد
- مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، 1362 ش، صص ۴۸۷-۴۸۹
- منهاج سراج، طبقات ناصری، به کوشش عبدالحی حیبی، تهران، ۱۳۶۳ش، -1/273
- میرخواند، محمدبن خاوندشاه، روضه الصفا، تهران، ۱۳۳۹ش، ۴/۳۱۵، ۳۶۷-۳۷۰.

منبع:

عماری، حسین. «آل موید»، دایرة العارف بزرگ اسلامی